



Research Paper

A Critical Discourse Analysis of “Ritual and Superstition” in the Works of Khosrow Hamzavi: A van Dijkian Approach

Ali Cheraghi

Ph.D. in Persian Language and Literature of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author). (drcheraghi65@gmail.com)



10.22034/lda.2026.145667.1133

Received:

January, 12,
2026

Accepted:

February, 27,
2026

**Available
online:**

February, 27,
2026

Keywords:

*critical
discourse
analysis, ritual
and
superstition,
power,
ideology,
Khosrow
Hamzavi, van
Dijk.*

Abstract

Critical discourse analysis is an interdisciplinary approach that treats discourse not merely as language, but as a means of representing and critiquing power relations, social cognition, and cultural structures. In contemporary Iranian literature, the works of Khosrow Hamzavi stand out as texts that, by focusing on ritual and superstition, open a space for critiquing traditional beliefs and religious practices. Despite their significance, previous scholarship has largely addressed their stylistic and narrative features, with little critical discourse analysis—an omission that constitutes a serious gap in contemporary literary studies. This study aims to uncover the discursive mechanisms of ritual and superstition in Hamzavi's works and to examine how discourse, cognition, and social power interact in his texts. Its importance lies in showing how fiction can move beyond narrative to play an active role in critiquing social beliefs and superstitions, and in representing the interplay of language, meaning, and social structures. The research is qualitative and grounded in Teun van Dijk's theoretical framework, particularly his socio-cognitive discourse analysis, which investigates how beliefs are reproduced and how texts resist them within a social context. The scope is limited to the components of religion and superstition. Owing to their shared engagement with power, society, and intellectual-ideological oppositions, Hamzavi's oeuvre is treated as a single body of work. At the level of ideology and values, he draws a clear contrast between critical rationality and blind faith. By representing the conflict between traditional beliefs and enlightened characters, his works possess a strong capacity for social and cultural critique and for exposing inequality and social control.



مقاله پژوهشی

تحلیل گفتمان انتقادی «آیین و خرافه» در آثار خسرو حمزوی بر مبنای نظریه ون دایک

علی چراغی (نویسنده مسؤول)

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم، ایران.

(drcheraghi65@gmail.com)



10.22034/lda.2026.145667.1133

چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی میان‌رشته‌ای است که گفتمان را نه تنها به‌عنوان زبان، بلکه به‌عنوان ابزاری برای بازنمایی و نقد روابط قدرت، شناخت اجتماعی و ساختارهای فرهنگی بررسی می‌کند. در ادبیات معاصر ایران، آثار خسرو حمزوی نمونه‌ای بارز از متونی هستند که با تمرکز بر آیین و خرافه، امکان نقد باورهای سنتی و مناسک مذهبی را فراهم می‌آورند. با وجود اهمیت این آثار، پژوهش‌های پیشین عمدتاً به جنبه‌های سبکی و روایی آنها پرداخته‌اند و کمتر تحلیل انتقادی گفتمانی صورت گرفته است. موضوعی که خلأی جدی در مطالعات ادبی معاصر ایجاد کرده است. هدف این پژوهش، آشکارسازی سازوکارهای گفتمانی آیین و خرافه در آثار حمزوی و بررسی نحوه تعامل میان گفتمان، شناخت و قدرت اجتماعی در متون او است. اهمیت پژوهش از آن‌روست که تحلیل گفتمان متون حمزوی نشان می‌دهد چگونه ادبیات داستانی می‌تواند فراتر از روایت، نقش فعالی در نقد باورهای اجتماعی و خرافه‌ها ایفا و تعامل میان زبان، معنا و ساختارهای اجتماعی را بازنمایی کند. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر چارچوب نظری تئون ون دایک، به ویژه، رویکرد «تحلیل گفتمان اجتماعی-شناختی»، است که سازوکارهای بازتولید باورها و مقاومت متون را در بافت اجتماعی بررسی می‌کند. دامنه مطالعه، محدود به مؤلفه‌های دین و خرافه است. مجموعه آثار حمزوی به دلیل هم‌سنجی در پرداخت به مقوله قدرت، اجتماع و تقابل‌های روشنفکرانه و ایدئولوژیک در حکم یک اثر واحد به‌شمار می‌آیند، بر این مبنا در سطح ایدئولوژی و ارزش‌ها، حمزوی، تقابل روشنی میان عقلانیت انتقادی و ایمان کور ترسیم می‌کنند. آثار حمزوی با بازنمایی تضاد میان باورهای سنتی و شخصیت‌های آگاه، ظرفیت بالایی در نقد اجتماعی و فرهنگی و بازنمایی نابرابری‌ها و کنترل اجتماعی دارند.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۱۲/۰۸

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۱۲/۰۸

واژه‌های کلیدی:

تحلیل گفتمان
انتقادی، آیین و
خرافه، قدرت،
ایدئولوژی، خسرو
حمزوی، ون دایک.

استناد: چراغی، علی (۱۴۰۴). «تحلیل گفتمان انتقادی آیین و خرافه در

آثار خسرو حمزوی بر مبنای نظریه ون دایک»، نشریه تحلیل گفتمان

ادبی، ۳ (۴)، ۲۲-۱.

۱. مقدمه و بیان مسأله

گفتمان به مثابه مفهومی بنیادین در مطالعات زبانی و اجتماعی، نقشی تعیین کننده در شکل دهی معنا و انسجام متن ایفا می کند. متن، برخلاف تلقی های صوری، واجد معنایی ازپیش داده نیست؛ بلکه معنا و هویت خود را در چارچوب گفتمان به دست می آورد. گفتمان متن را از «معنایی هدفمند و منسجم» بهره مند می سازد و متن، هویت محتوایی خود را «مدیون گفتمان» است (شعیری، ۱۳۸۵: ۴۵). از سوی دیگر، در سطحی انتزاعی تر، گفتمان «مقوله ای تحلیلی» تلقی می شود که «منابع گسترده معناساز» را در دسترس قرار می دهد (هایلند و پالتریج، ۱۳۹۹: ۴۵). بر این اساس، متن ادبی یا اجتماعی تنها در پیوند با گفتمان های مسلط و رقیب، قابل فهم است و تحلیل آن، مستلزم عبور از سطح واژگان به سطح سازوکارهای تولید معناست. تحلیل گفتمان به عنوان رویکردی پژوهشی، بر این پیش فرض استوار است که داده های زبانی، اسنادی برای فهم پدیده هایی فراتر از فرد هستند. مطالب زبانی «به عنوان سندی برای پدیده هایی فراتر از فرد به حساب می آیند» (تیلور، ۱۳۹۷: ۱۸) و زبان به مثابه کنشی اجتماعی مورد توجه قرار می گیرد. تحلیل گفتمان انتقادی، رهیافتی میان رشته ای است که ریشه های فکری آن را می توان در اندیشه های متفکرانی چون نیچه، فوکو، دریدا، آلتوسر، گرامشی و مارکس پی گرفت. این رویکرد، از همان آغاز، با هدف عبور از توصیف صرف متن و حرکت به سوی تحلیل مناسبات قدرت، ایدئولوژی و معنا شکل گرفت و به تعبیر واداک، عنوان «تحلیل انتقادی گفتمان» در ژانویه ۱۹۹۱ توسط پژوهشگرانی چون «فرکلاف، فان دایک، کرس و فان لیوون» تثبیت شد (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۳۶) و سپس به تدریج به رشته ای تثبیت شده در علوم اجتماعی بدل شد و به عنوان «برنامه ای مطالعاتی میان رشته ای و مسئله محور» گسترش یافت (هایلند و پالتریج، ۱۳۹۹: ۴۴). آنچه رویکردهای متنوع تحلیل گفتمان انتقادی را به یکدیگر پیوند می دهد، «علاقه مشترک به ابعاد نشانه شناختی قدرت، سیاست های هویتی و تحولات اجتماعی و فرهنگی» است (همان). تحلیل گفتمان انتقادی مجموعه ای از «نظریه ها و روش ها» را در اختیار پژوهشگر قرار می دهد که امکان بررسی تجربی «روابط میان گفتمان و تحولات اجتماعی و فرهنگی» را فراهم می سازد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۱: ۱۰۹). از این رو، این رویکرد بستر نظری مناسبی برای تحلیل متونی فراهم می آورد که در آن ها زبان، معنا و قدرت در پیوندی پیچیده و چندلایه عمل می کنند. ادبیات داستانی معاصر ایران، به ویژه در دهه های پس از انقلاب، به عرصه ای مهم برای بازنمایی، تثبیت یا نقد گفتمان های مسلط اجتماعی، فرهنگی و دینی بدل شده است. متن

ادبی در این بستر، کنشی زبانی و گفتمانی است که در پیوندی پیچیده با ساختارهای قدرت، نظام‌های باور و شرایط تاریخی تولید می‌شود. از این منظر، متن داستانی واجد معناهایی است که فراتر از سطح روایت قرار می‌گیرند و تنها با نگاهی تحلیلی و انتقادی می‌توان آن‌ها را آشکار ساخت. بنابراین «متن را بایستی به‌عنوان یک کل معنادار نگریست و این معنا لزوماً در خود متن نیست» (کریمی‌فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۳۴). هیچ متنی بی‌طرف تلقی نمی‌شود؛ زیرا متن «خنثی یا بی‌طرفی» وجود ندارد و همه متون واجد «بار ایدئولوژیک» هستند. از این‌رو، بازنمایی مفاهیمی چون دین و خرافه در ادبیات داستانی، نتیجه انتخاب‌های زبانی، نحوی و گفتمانی خاص است که در جهت‌دهی به معنا نقش دارند. گفتمان دینی و خرافی در متن ادبی، از طریق سازوکارهایی چون برجسته‌سازی، حذف، ارزش‌گذاری و قطب‌بندی معنایی شکل می‌گیرد و در پیوند با شناخت اجتماعی مخاطب معنا می‌یابد؛ چراکه هیچ گفتمانی «دارای همه حقیقت نیست» (همان: ۳۴) و هر گفتمان، خوانشی خاص از واقعیت را مسلط می‌سازد. معنا و پیام یک متن در بین نوشته‌های آن متن قرار دارد و تنها با واکاوی سازوکارهای گفتمانی می‌توان به لایه‌های پنهان آن دست یافت. همچنین، هر متن به نوعی منبع قدرت یا اقتدار - نه لزوماً سیاسی - مرتبط است و از خلال این پیوند، جهت‌گیری‌های معنایی خود را تثبیت می‌کند.

سؤال اصلی این پژوهش، آن است که گفتمان «دین و خرافه» در آثار داستانی خسرو حمزوی چگونه بازنمایی می‌شود و این بازنمایی‌ها چه کارکردهای گفتمانی و شناختی در متن دارند. انتخاب آثار خسرو حمزوی برای تحلیل گفتمانی، از آن‌رو واجد اهمیت است که این آثار به‌گونه‌ای نظام‌مند به بازنمایی مناسک دینی، باورهای خرافی، سازوکارهای تقدس‌سازی می‌پردازند و آن‌ها را در پیوند با ساختارهای اجتماعی و فرهنگی نشان می‌دهند. جهان داستانی حمزوی، با فضاهای بسته، شخصیت‌های تیپیک و زبان نمادین، بستری مناسب برای تحلیل گفتمان انتقادی فراهم می‌آورد؛ زیرا در آن، دین و خرافه نه به‌عنوان باورهای فردی؛ بلکه به‌مثابه گفتمان‌هایی اجتماعی و نهادینه‌شده بازنمایی می‌شوند. به نظر می‌رسد، این بازنمایی‌ها در آثار حمزوی، واجد الگویی گفتمانی منسجم‌اند که از خلال آن، کارکردهای اجتماعی دین و خرافه قابل واکاوی است. در این چارچوب، تمرکز پژوهش حاضر ناظر بر این فرض اساسی است که دین در این متون، امری صرفاً الهی یا فردی نیست؛ بلکه پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی و گفتمانی است. اهمیت آثار حمزوی از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، در آن است که این متون به‌صورت مکرر و منسجم به بازنمایی مناسک، باورها و ساختارهای معنایی دینی می‌پردازند و آن‌ها را در

پیوند با سازوکارهای کنترل اجتماعی، عادت‌واره‌های فرهنگی و الگوهای شناخت جمعی نشان می‌دهند. چنین ویژگی‌هایی، آثار حمزوی را به متنی مناسب برای تحلیل ایدئولوژیک و گفتمانی بدل می‌سازد؛ زیرا متن‌هایی با تراکم بالای نشانه‌های دینی و خرافی، امکان شناسایی الگوهای بازنمایی و قطب‌بندی معنایی را فراهم می‌آورند. پژوهش حاضر، آگاهانه، دامنه خود را محدود ساخته و از ورود به بحث کلی و فراگیر ایدئولوژی - به مثابه نظام جامع قدرت و سلطه - پرهیز کرده است. هرچند تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه در خوانش ون‌دایکی، همواره با مفهوم ایدئولوژی پیوند دارد؛ اما تمرکز این مقاله، صرفاً بر مؤلفه‌های دین و خرافه در سطح گفتمانی است. بررسی سازوکارهای ایدئولوژیک کلان، از جمله تحلیل نظام‌مند قدرت، هژمونی و الگوی مربع ایدئولوژیک ون‌دایک، در پژوهشی مستقل و جداگانه پی‌گرفته شده است. این محدودسازی دامنه، امکان تمرکز دقیق‌تر بر بازنمایی‌های دینی و خرافی در متن ادبی را فراهم می‌آورد و از پراکندگی تحلیلی جلوگیری می‌کند. در این مسیر، تحلیل به فهم نسبت میان گفتمان و نابرابری‌های اجتماعی نظر دارد؛ چراکه به نقل از ون‌دایک، «هدف نهایی تحلیل انتقادی گفتمان... تغییر دادن ساختارهای نابرابری اجتماعی است» (همان: ۱۶۲). همچنین، تحلیل گفتمان انتقادی با هدف «رفع نابرابری‌های اجتماعی و حرکت به سوی جامعه‌ای متقارن» شکل گرفته است (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۳۹)، امری که جایگاه اجتماعی این رویکرد را برجسته می‌سازد.

مسئله اصلی پژوهش حاضر، آشکارسازی سازوکارهای گفتمانی دین و خرافه در آثار حمزوی است. این پرسش مطرح می‌شود که چگونه متن‌های او باورهای دینی و خرافی را بازنمایی و تثبیت می‌کنند و در عین حال، چگونه امکان نقد یا مقاومت نسبت به این باورها در متن‌ها وجود دارد. در آثار او، شخصیت‌های روشنفکر و آگاه در مواجهه با آیین‌ها و مناسک مذهبی، تلاش می‌کنند پوچی، تناقض و خشونت پنهان در این باورها را نشان دهند؛ در حالی که شخصیت‌های مذهبی یا متعصب، با استفاده از ریاکاری و تقدس‌سازی، سلطه و قدرت خود را تحکیم می‌کنند. این تعامل میان نقد و بازتولید باورها، ساختار گفتمانی متون او را شکل می‌دهد و نیازمند تحلیل دقیق و سازمان‌یافته است. این پژوهش صرفاً به بررسی مؤلفه‌های دین و خرافه محدود می‌شود و تحلیل کلی ایدئولوژی یا نظام‌های قدرت اجتماعی را در مقاله‌ای مستقل دنبال می‌کند. محدود کردن دامنه مطالعه، امکان تحلیل عمیق‌تر و متمرکزتر روی نقش باورها و مناسک دینی در بازتولید نابرابری‌ها، سرکوب فردیت و تثبیت سلطه‌های سنتی را فراهم می‌آورد. هدف اصلی، آشکارسازی این سازوکارها و بررسی نحوه تعامل گفتمان، شناخت و ساختار اجتماعی در متن‌های حمزوی است تا بتوان فهمی روشن

از نقش زبان و روایت در شکل‌دهی به باورهای اجتماعی به دست آورد. این تحقیق، بر آن است که با تمرکز بر آثار حمزوی، نشان می‌دهد چگونه ادبیات داستانی می‌تواند بستری برای نقد باورهای دینی و خرافه‌ای باشد و با تحلیل گفتمانی، ساختارهای پیچیده قدرت، شناخت و مقاومت را در متن‌ها آشکار سازد. این مطالعه نه تنها ارزش ادبی و فرهنگی آثار حمزوی را برجسته می‌کند؛ بلکه چارچوبی تحلیلی برای پژوهش‌های آینده در زمینه تحلیل گفتمان متون ادبی با محوریت دین و خرافه ارائه می‌دهد و امکان فهم بهتر تعامل میان باورها، مناسک و قدرت اجتماعی در جامعه ایرانی را فراهم می‌آورد.

۲. پیشینه پژوهش

تحلیل گفتمان انتقادی در دو دهه اخیر به یکی از رویکردهای تثبیت‌شده در مطالعات زبان و ادبیات فارسی بدل شده است. انتشار آثار نظری و آموزشی در این حوزه، بستر مفهومی لازم را برای کاربرد این رویکرد در تحلیل متون ادبی فراهم کرده است. از جمله منابع مهم می‌توان به کتاب «گفتمان‌شناسی انتقادی» اثر علی کریمی فیروزجایی (۱۳۹۶)، «ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان: رویکرد نشانه-شناختی» اثر مریم قهرمانی (۱۳۹۳)، «درآمدی بر تحلیل انتقادی گفتمان روایی» اثر حسین صافی پیرلوجه (۱۳۹۵) و «تحلیل گفتمان انتقادی» اثر فردوس آقاگل‌زاده (۱۳۹۴) اشاره کرد. این آثار با معرفی مبانی نظری تحلیل گفتمان انتقادی و تبیین دیدگاه‌های نظریه‌پردازانی چون ون‌دایک، فرکلاف و وداک، چارچوب نظری این رویکرد را در فضای علمی ایران سامان داده‌اند. افزون بر این، ترجمه آثار اصلی نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان انتقادی به زبان فارسی، امکان دسترسی مستقیم به مبانی نظری و گسترش مطالعات کاربردی را فراهم ساخته است. نظریه ون‌دایک در عرصه‌های مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است؛ از تحلیل گفتمان رسانه‌ای و متون سیاسی گرفته تا بررسی خطابه‌های رسمی و حتی تحلیل شعر معاصر. این تنوع کاربرد، نشان‌دهنده ظرفیت مدل شناختی-اجتماعی ون‌دایک برای تحلیل سازوکارهای معنایی و ایدئولوژیک در انواع متون است. در دو دهه اخیر، این رویکرد به حوزه داستان و رمان نیز راه یافته و پژوهشگران کوشیده‌اند با بهره‌گیری از مفاهیم کلیدی ون‌دایک، به واکاوی ساختارهای ایدئولوژیک در متون روایی بپردازند.

با این حال، بررسی مقالات منتشرشده نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از این پژوهش‌ها بر «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک متمرکز بوده‌اند و سایر ابعاد نظریه او کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برای نمونه، مقاله «تحلیل انتقادی دال مرکزی و برهم‌کنش دال‌های شناور در گفتمان رمان سال‌های ابری بر اساس رویکرد لاکلائو و مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» اثر رضا

قنبری عبدالملکی و آیلین فیروزیان پوراصفهانی (۱۴۰۱) با تمرکز بر قطب‌بندی‌های معنایی و دال‌های مرکزی، مربع ایدئولوژیک را ابزار اصلی تحلیل قرار داده است.

در مقاله «تحلیل گفتمان رمان جای خالی سلوچ بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» اثر المیرا تسلیمی و رضا شجری (۱۴۰۲) نیز چارچوب تحلیل عمدتاً بر برجسته‌سازی وجوه مثبت «خودی» و منفی «دیگری» و سازوکارهای تقابل در متن استوار است. مقاله «تحلیل ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت بردار کردن حسنگ وزیر: پژوهشی از منظر انگاره شناختی-اجتماعی ون‌دایک (۲۰۰۷)» اثر نادر آبیاری، زهرا ایرانمنش و موسی غنچه‌پور (۱۴۰۳) کوشیده است روایت کلاسیک را در پرتو الگوی شناختی-اجتماعی بررسی کند؛ اما تمرکز اصلی همچنان بر شاخص‌های ایدئولوژیک متن باقی مانده است.

همچنین مقاله «جایگاه تحلیل گفتمان مبتنی بر مقاومت زنان در رمان دخیل عشق براساس نظریه مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» اثر فهیمه غلامی‌زارع‌زاده، ماندانا منگلی و نرگس جابری‌نسب (۱۴۰۳) و مقاله «جایگاه تحلیل گفتمان مبتنی بر مقاومت در کتاب خاطرات دا براساس نظریه تحلیل گفتمان ون‌دایک» اثر همان نویسندگان (۱۴۰۲)، هر دو مربع ایدئولوژیک را به‌عنوان چارچوب اصلی تحلیل برگزیده‌اند.

در حوزه ادبیات عرب نیز مقاله «بررسی استعاره‌های ایدئولوژیکی در رمان مدن الملح عبدالرحمن منیف بر اساس نظریه ون‌دایک» اثر سعیده حسن‌شاهی، روح‌الله صیادی‌نژاد و علی نجفی‌ایوکی (۱۳۹۸) با تمرکز بر استعاره‌های ایدئولوژیک و تقابل‌های معنایی سامان یافته است. همچنین مقاله «بررسی و تحلیل رفتارهای ایدئولوژیک قهرمان در مقامات حریری بر اساس مربع ایدئولوژیک ون‌دایک» اثر رحمت‌الله ولدبیگی (۱۳۹۹) بر قطب‌بندی‌های ارزشی و بازنمایی ایدئولوژیک کنش‌ها متمرکز است. افزون بر این، مقاله «خوانشی جدید از رمان اللاز با تأکید بر الگوی گفتمان‌کاوی انتقادی ون‌دایک» اثر محمدنبی احمدی و ناصر مرادی (۱۴۰۰) نیز اگرچه عنوانی عام‌تر دارد، در عمل، تحلیل خود را بر محور مربع ایدئولوژیک سامان داده است. هرچند نظریه ون‌دایک در مطالعات ادبی فارسی جایگاه قابل توجهی یافته، اما اغلب کاربردها به مربع ایدئولوژیک، محدود شده‌اند. در حالی که مدل شناختی-اجتماعی ون‌دایک ابعادی گسترده‌تر دارد و شامل تحلیل ساختارهای کلان معنایی، راهبردهای گفتمانی، نقش دانش اجتماعی و مدل‌های ذهنی در تولید و بازتولید ایدئولوژی است.

درباره آثار خسرو حمزوی تاکنون مطالعه‌ای مستقل که گفتمان دین و خرافه را در آثار او بر مبنای نظریه ون‌دایک و با بهره‌گیری از ابعاد مختلف مدل شناختی-اجتماعی بررسی کند، صورت نگرفته است. با وجود ظرفیت بالای آثار خسرو حمزوی برای تحلیل‌های گفتمانی،

پژوهش‌های انجام‌شده درباره او، اندک و عمدتاً محدود به رویکردهای سبکی و گونه‌شناختی بوده‌اند. از جمله می‌توان به مقاله «بازتاب رئالیسم وهمی در رمان شهری که زیر درختان سدر مرد» نوشته علی تسلیمی و طیبه کریمی (۱۳۹۵)، «بازنمایی لکه با تکیه بر وجه استعاره‌ی چشم و نگاه خیره در رمان شهری که زیر درختان سدر مرد» نوشته اکرم محمودلو (۱۴۰۲)، «بازتاب رئالیسم وهمی در رمان «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها» و مقایسه رئالیسم وهمی با ادبیات وهمناک» نوشته علی تسلیمی، طیبه کریمی و شهرام مرادی‌فیروز (۱۳۹۷) و «بررسی رمان وقتی سموم بر تن یک ساق می‌وزید از دیدگاه رئالیسم وهم‌آلود» نوشته طیبه کریمی و شهرام مرادی‌فیروز (۱۳۹۶) اشاره کرد که تمرکز اصلی آن‌ها بر مؤلفه‌های رئالیسم وهمی، استعاره و ساختار روایی بوده و به تحلیل گفتمان انتقادی و سازوکارهای ایدئولوژیک، سلطه و بازنمایی قدرت در آثار حمزوی نپرداخته‌اند؛ از این رو، با توجه به گفتمان انتقادی برجسته در آثار او و حجم قابل توجه تولیداتش، خلأ پژوهشی در حوزه تحلیل گفتمان انتقادی این آثار کاملاً محسوس است و مقاله حاضر نخستین کوششی است که به صورت نظام‌مند و فراتر از کاربرد صرف مربع ایدئولوژیک به این عرصه وارد می‌شود. این مطالعه می‌کوشد خوانشی چندلایه و جامع از گفتمان دین و خرافه در آثار حمزوی ارائه دهد و دامنه کاربرد تحلیل گفتمان انتقادی را در ادبیات داستانی معاصر گسترش دهد.

۳. چهارچوب نظری

تحلیل گفتمان انتقادی، به ویژه در رویکرد تئون ون‌دایک (Teun A. Van Dijk)، ابزاری میان‌رشته‌ای برای بررسی رابطه میان گفتمان، شناخت و ساختارهای اجتماعی است. به عقیده ون‌دایک، تحلیل گفتمان انتقادی، «بررسی گفت‌وگو یا متن در چهارچوب زمینه یا بافت» است (ون‌دایک، ۱۳۸۲: ۲۰)، بدین معنا که هیچ گفتمانی را نمی‌توان جدا از بافت اجتماعی، فرهنگی و تاریخی آن فهم کرد. در این رویکرد، متن تنها حامل معنا نیست؛ بلکه بستری برای تعاملات اجتماعی و انعکاس ساختارهای قدرت به شمار می‌رود. ون‌دایک «چهره‌ای پیشرو در رویکردهای شناختی به گفتمان‌پژوهی انتقادی است و در آثارش بر ابعاد شناختی نحوه کار گفتمان در نژادپرستی، ایدئولوژی و دانش تأکید کرده است» (هایلند و پالتریج، ۱۳۹۹: ۵۰). این تأکید بر شناخت، وجه تمایز رویکرد ون‌دایک با سایر تحلیل‌های گفتمانی است؛ زیرا نشان می‌دهد که گفتمان علاوه بر بازتاب اجتماعی، در ذهن افراد نیز بازنمایی و پردازش می‌شود و از طریق حافظه شناختی سازمان می‌یابد.

از منظر ون‌دایک، تحلیل گفتمان انتقادی به بررسی «روش‌های سوءاستفاده از قدرت اجتماعی، سلطه و نابرابری و نیز مقاومت متون در بافت‌های اجتماعی و سیاسی» می‌پردازد

(کریمی فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۱۳). به بیان دیگر، هدف این روش کشف و افشای نابرابری‌های اجتماعی و ایستادگی در برابر آنهاست. چنین رویکردی، تحلیل گفتمان را از یک روش صرفاً زبانی به ابزاری برای نقد ساختارهای قدرت اجتماعی تبدیل می‌کند. ون‌دایک، تحلیل گفتمان را «تحلیل روابط دیالکتیکی بین گفتمان و عناصر دیگر کردارهای اجتماعی» می‌داند (همان: ۱۱۳)؛ درواقع، متن و گفتمان در تعامل مستمر با کنش‌ها، هنجارها و نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرد و بازتولید یا تغییر می‌یابد. این نکته اهمیت ویژه‌ای برای تحلیل متونی دارد که در آنها دین، خرافه یا باورهای فرهنگی با قدرت و کنترل اجتماعی گره خورده‌اند.

رویکرد شناختی ون‌دایک نشان می‌دهد که سخن گفتن از دیگران غالباً با هدف مثبت‌نمایی خود و منفی‌نمایی دیگران صورت می‌گیرد. این الگو در تحلیل گفتمان انتقادی به پژوهشگر امکان می‌دهد تا جهت‌گیری‌های معنایی متن را شناسایی و تحلیل کند. ون‌دایک از مثلث «جامعه، شناخت و گفتمان» برای درک این فرآیند استفاده می‌کند؛ زیرا درون ساختارهای اجتماعی، تعامل اجتماعی رخ می‌دهد و این تعامل «به شکل متن و یا گفتمان متبلور می‌شود. این متن یا گفتمان خود بر اساس یک نظام یا حافظه شناختی تمیز داده می‌شود» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۴). در این نگاه، فرایندی پویا و شناختی است که همزمان به تثبیت و هم به نقد قدرت اجتماعی کمک می‌کند.

مفهوم ساختار کلان در نظریه ون‌دایک، بخش دیگری از تحلیل گفتمان انتقادی است که به بررسی رشد و سازماندهی متن در مقیاس بزرگ می‌پردازد. ون‌دایک این ساختار را «تعداد زیادی جمله در قالب بافت یا متن» تعریف می‌کند که از طریق آن، پیام اصلی و ثقل معنایی متن شکل می‌گیرد و به تدریج، توسعه می‌یابد تا شامل معانی ریز زبانی در جمله‌های منفرد شود (همان: ۱۰۵). این دیدگاه، لایه‌های معنایی متن را به صورت یک کل منسجم تحلیل می‌کند و روابط میان عناصر خرد و کلان متن را آشکار می‌سازد.

ون‌دایک، همچنین بر مطالعه زبان در بافت‌های اجتماعی-فرهنگی تأکید دارد و آن را «رویکردی میان‌رشته‌ای که مطالعه زبان را در دوره بافت‌های اجتماعی-فرهنگی فراهم می‌سازد» می‌داند (همان: ۱۵۳). گفتمان، همواره محصول تعامل میان زبان، حافظه شناختی و محیط اجتماعی است و نمی‌توان آن را جدا از کنش‌ها، هنجارها و نهادهای اجتماعی تحلیل کرد. به عبارت دیگر، متن و گفتمان به عنوان انعکاس تعامل اجتماعی عمل می‌کنند و این تعامل به شکل سلسله‌مراتبی و نظام‌مند در ساختارهای اجتماعی تثبیت می‌شود. در نهایت، ون‌دایک، تحلیل گفتمان انتقادی را به ابزاری قدرتمند برای کشف

روابط میان قدرت، شناخت و زبان تبدیل می‌کند. با تکیه بر این رویکرد، پژوهشگران می‌توانند نحوه بازنمایی گفتمان‌ها در متن را تحلیل کنند و ساختارهای قدرت و نابرابری‌های اجتماعی که این گفتمان‌ها بازتولید می‌کنند را شناسایی و نقد نمایند.

۴. بحث و بررسی

۴-۱. بازنمایی

از نگاه ون‌دایک، «انگاره‌های ذهنی علاوه بر بازنمایی باورهای فردی، بازنمایی‌های اجتماعی نظیر دانش، نگرش و ایدئولوژی را نیز ارائه می‌دهد» (کریمی‌فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۱۵). شناخت در این رویکرد شامل دو سطح فردی و اجتماعی است و عناصر آن شامل باورها، اهداف، ارزش‌گذاری‌ها، احساسات و ساختارهای ذهنی می‌شود که از طریق تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند و بازنمایی‌های خاصی از واقعیت اجتماعی خلق می‌کنند. حمزوی در آثار خود، به‌ویژه در رمان‌های «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید»، «شهری که زیر درختان سدر مرد» و «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید» بازنمایی دین و خرافه را از زاویه‌ای نقادانه ارائه می‌دهد. او مناسک دینی و سنت‌های مذهبی را به تصویر می‌کشد و تضاد میان ارزش‌های انسانی و رفتارهای ظاهری مذهبی را برجسته می‌کند. محوریت بازنمایی حمزوی بر شخصیت‌هایی است که واکنش‌های متفاوتی به دین و خرافه دارند و از این طریق، نگرش‌های گوناگون نسبت به دین، قدرت مذهبی و مناسک آیینی بازتاب می‌یابد.

یکی از نمونه‌های مهم بازنمایی، نقد مناسک سوگواری است. شخصیت‌هایی مانند مهریز و کیان به شرکت در مراسم سوگواری بی‌اعتماد هستند و آن را «تصنعی و بی‌معنا» و دارای «غل و غش» می‌دانند (حمزوی، ۱۳۸۴: ۴۸۴) و کیان در مراسم خاکسپاری جریر حاضر نمی‌شود (حمزوی، ۱۳۷۹: ۵۸۰) این نمونه‌ها فاصله میان رسم و ارزش انسانی واقعی را بازنمایی می‌کنند.

علاوه بر این، حمزوی بازنمایی خواب، کشف و شهود و معجزه را نیز در آثار خود دارد. رهاورد بهشت به خواب معتقد است و آن را حقیقت محض می‌داند (حمزوی، ۱۳۸۴: ۳۴ و ۳۵) شبان با نظر او مخالف است. این تقابل میان باور سنتی و دانش علمی، ساختاری دوگانه ایجاد می‌کند که با قطب‌بندی ارزشی «مثبت‌نمایی عقلانیت» و «منفی‌نمایی باور غیرعلمی» همسوست. همچنین معجزه و مکاشفه توسط رهاورد به عنوان بازنمایی عقلانی از تجربه انسانی ارائه می‌شود: «مکاشفه آدمیزاد خودش بزرگترین معجزه است.» (حمزوی، ۱۴۰۰: ۱۱۱) در بازنمایی خرافه‌های محلی و داستان‌های مرتبط با روح و جن، در «خش‌خش تن برهنه تاک» لطیف بیان می‌کند: «می‌گن حیوون نحسیه، سوار کشه، بعضیا می‌گن جنه!»

(حمزوی، ۱۳۸۶: ۱۲) و در ادامه: «همه نامش را ابلیس گذاشته‌اند و می‌گویند شیطان به جسمش رفته است» (همان: ۲۷ و ۲۸) در بازنمایی و نفی تقدیر، ساسان می‌گوید: «من از تقدیر بیزارم... باور نمی‌کنم... نمی‌خواهم مخلوق چیزی باشم فراتر از اراده‌ام... چیزی مانند سرنوشت که بر پیشانی‌ام حک شده باشد...» (همان: ۳۷) و ادامه می‌دهد: «پس ما هر دست و پایی بزیم بیهودست» (همان: ۴۲) درواقع، تضاد میان اراده انسانی و سنت یا سرنوشت را تحمیلی می‌داند و به روشنی بر دیدگاه نقادانه شخصیت‌ها نسبت به ایدئولوژی مذهبی تأکید دارد. در «شهری که زیر درختان سدر مرد»، کیان در جواب یوسف که ایمان به تقدیر دارد می‌گوید: «خودتم یک مقدری! ولی من باید کلنجار بروم» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

در باب مناسک ذبح و پیوند آن با اطاعت کورکورانه از دستورات مذهبی و خشونت، برزو خطر اعتراض را گوشزد می‌کند: «اگر اعتراض کنی، خودت را ذبح می‌کنند.» (حمزوی، ۱۳۹۴: ۷۷) و ساسان درباره ذبح گوسفندان، اشاره ظریفی به مرگ انسان دارد (حمزوی، ۱۳۸۶: ۴۴). همچنین مانی، ذبح را عملی «وحشتناک» توصیف می‌کند (حمزوی، ۱۳۹۴: ۷۷). حمزوی همچنین به ریاکاری و ظاهرپرستی مذهبی می‌پردازد. شخصیت فتاح و معاون اداره، نمونه بارزی از این رفتار هستند؛ آنها با تسبیحی در دست، تظاهر به اعمال مذهبی می‌کنند (حمزوی، ۱۳۷۹: ۴۲۷). از نگاه او، رفتار مذهبی ظاهری نه ارزش اخلاقی دارد و نه منعکس‌کننده ایمان واقعی است؛ بلکه ابزاری برای کنترل اجتماعی و تثبیت جایگاه قدرت در جامعه به شمار می‌رود؛ چنانکه می‌گوید: «آدم در آن محال شارستان به تظاهر عادت می‌کند. بعد اسمش را می‌گذارند رندی، زرنگی!» (همان: ۱۳۹) این جمله انتقاد از جامعه‌ای است که تظاهر مذهبی را به ارزش انسانی تبدیل می‌کند و واقعیت اخلاقی را نادیده می‌گیرد.

یکی دیگر از محورهای بازنمایی، تقدس‌سازی شخصیت‌هاست. شخصیت‌هایی مانند جریر، یگانه و جناب آقا به دلیل ترس و احترام مردم، قدیس تصور می‌شوند و مردم ساده‌دل سعی می‌کنند کراماتی برای آنها قائل شوند: «شما وجودی قدسی هستین...» (همان: ۱۲۷) همچنین به نقد منجی‌طلبی و انتظار نجات می‌پردازد که انسان‌ها تمایل دارند نجات خود را از قدرت‌های ماورایی یا شخصیت‌های مقدس طلب کنند. لازار می‌گوید: «یک توهم تاریخی که ما همیشه اسیر پنداریم» (حمزوی، ۱۳۸۴: ۱۹۵) و مهریز نیز اظهار می‌دارد: «معلوم نیست بار یک تخمه مجهول چیست. ما زیر خروارها خروار کتمان قرن‌ها چشم باز کرده‌ایم» (همان). در این آثار، منجی‌طلبی مسئله‌ای روانشناختی و اجتماعی است که انتظار بی‌نتیجه و ناکامی انسان‌ها را در تغییر وضعیت واقعی به تصویر می‌کشد. در همین راستا، پیام‌آوران و مبشران معاصر توسط نگار نقد می‌شوند و معتقد

است که پیام‌آور واقعی با آگاهی و عمل اجتماعی جایگاه خود را تثبیت می‌کند و پیام‌های ارزشی را با تزیین و ظاهرپرستی اشتباه نمی‌گیرد (همان: ۵۵۸).

نقد تعصب مذهبی و محدودیت ذهنی ناشی از آن نیز از محورهای اصلی آثار حمزوی است. سید زیبق، نمونه فرد متعصب است (همان: ۲۰۸ و ۲۰۹). همچنین شخصیت‌هایی مانند کاویان بر مبنای تعصب خود، معتقد است که «هرچه جریر اراده کند، شدنی است و حقیقت محض است» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۲۳۸) در داستان «شمشاد پیر»، ابراهیم با «کتاب کلفت» (قرآن) بر سر نسرین ضربه می‌زند (حمزوی، ۱۳۸۵: ۱۰۹) و مادر جان بزرگ با متن مذهبی (قرآن) به رفتار سالارگونه می‌پردازد و احکام «قطعی» صادر می‌کند (حمزوی، ۱۳۹۴: ۲۵). بنابراین، تقدس بی‌معنا و خرافه‌پرستی، ذهن افراد را محدود و زمینه اعمال سلطه سالارانه را فراهم می‌کند. در جلسات احضار ارواح و شفادهندگی، مانی می‌گوید: «حقیقتی رو که مرده‌ها می‌خوان به من بگویند به درد من نمی‌خورد» (حمزوی، ۱۳۹۴: ۳۱۷). این دیدگاه‌ها تمایز میان خرافه‌پرستی و واقع‌گرایی را نشان می‌دهند و اهمیت استقلال فکری شخصیت‌ها را در برابر فشار اجتماعی و سنت بازنمایی می‌کنند.

۴-۲. قدرت و سلطه

از منظر ون‌دایک، قدرت و سلطه از محوری‌ترین مفاهیم تحلیل گفتمان انتقادی‌اند؛ زیرا گفتمان ابزار اعمال و بازتولید قدرت است. قدرت در معنای اجتماعی آن مستلزم کنترلی است که برخی اعضای جامعه بر افکار و اعمال دیگران اعمال می‌کنند.

«گفتمان یک گروه صاحب قدرت می‌تواند چنان باشد که دیگران به نحوی به نیت و مقاصد خود شکل دهند و اعمال خود را به انجام برسانند، گویی بدون هرگونه فشاری و دقیقاً در راستای خواسته‌ها و علایق خود بدان‌ها دست زده‌اند» (کریمی فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۱۸).

بدین‌ترتیب، قدرت در جوامع جدید عمدتاً نه به‌صورت سرکوب عریان؛ بلکه در قالب اقناع و طبیعی‌سازی عمل می‌کند؛ چنان‌که کارکرد قدرت در جوامع دموکراتیک بیش از آنکه زورمدارانه باشد، ایدئولوژیک و متقاعدکننده است (آفاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۴). ون‌دایک، سلطه را «نوعی سوءاستفاده از قدرت اجتماعی یا اعمال کنترل قانوناً یا اخلاقاً نامشروع بر دیگران در راستای منافع خود» می‌داند که اغلب به نابرابری اجتماعی می‌انجامد (ون‌دایک، ۱۳۸۹: ۳۵۰). سلطه از طریق ورود به زبان و فرایند تولید و درک گفتمان، هم ساختارهای زبانی را سامان می‌دهد و هم اذهان مخاطبان را متأثر می‌سازد. این فرایند با مثبت‌نمایی خود، انکار یا پنهان‌سازی نابرابری و طبیعی جلوه دادن روابط نابرابر، به کسب مشروعیت

می‌انجامد. در این وضعیت، هژمونی رخ می‌دهد؛ یعنی افراد تحت سلطه، ارزش‌ها و منافع گروه مسلط را درونی کرده و بی‌آنکه آن را تحمیل بدانند، در راستای آن عمل می‌کنند. از این‌رو، قدرت هژمونیک نتیجه توافقی طبیعی جلوه می‌کند. به عقیده ون‌دایک تحلیل‌گر انتقادی نمی‌تواند بی‌طرف بماند و باید در همبستگی با ستم‌دیدگان، سوءاستفاده از قدرت را افشا کند (کریمی‌فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۱۹).

حمزوی با موضعی انتقادی در برابر ساختارهای قدرت و اشکال سلطه دینی و اجتماعی می‌ایستد. در «چنگال سیم‌رغ»، روایت شبان از پدر «متدین و سختگیر» خود (حمزوی، ۱۴۰۰: ۱۳) هم‌نشینی معنادار تدین و سختگیری را نشان می‌دهد؛ گویی دینداری به ابزاری برای اعمال انضباط و کنترل بدل شده است. این پیوند، نمونه‌ای از درهم‌تنیدگی ایدئولوژی و قدرت در سطح خانواده است؛ جایی که اقتدار با مشروعیت دینی اعمال می‌شود. منطق سنگ‌سازی اندیشه در «ما اندیشه را سنگ می‌کنیم... زبان را سنگ می‌کنیم» (همان: ۴۳) استعاره‌ای از فرایند انجماد ذهن و حذف تکثر است. هنگامی که رهاورد می‌گوید «نخستین پله، پیروی محض و نظم است» (همان: ۸۴)، سازوکار سلطه به‌صراحت صورت‌بندی می‌شود: اطاعت بی‌چون‌وچرا شرط عضویت در نظم مسلط است. مخالفت رهاورد با فعالیت پیشرفته موسیقی مهری ناظم (همان: ۱۷۷) و شکستن ساز هما شبانکاره توسط یگانه (حمزوی، ۱۳۸۴: ۶۱۶) نیز نمونه‌هایی از کنترل فرهنگی است؛ قدرت از طریق محدودسازی هنر و سلیقه، قلمرو تجربه زیسته را تنگ می‌کند.

در «شهری که زیر درختان سدر مرد»، سلطه بیش از آنکه بر اجبار فیزیکی استوار باشد، بر تقدس‌سازی تکیه دارد. تقدس جریر نشان می‌دهد که چگونه تولید هاله قدسی، اطاعت داوطلبانه را برمی‌انگیزد. تقدس‌سازی شخصیت‌ها یکی از مهم‌ترین ابزارهای تثبیت این سلطه است. در «شهری که زیر درختان سدر مرد»، مرگ جریر در چارچوبی قدسی بازتفسیر می‌شود: «جریر به موت مفاجات نمرد. جریر پالوده و استحال شده» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۵۸۱). درواقع، گفتمان مذهبی می‌تواند رویدادی عادی را به نشانه‌ای از استعلاء تبدیل کند و از این طریق، اقتدار معنوی را تثبیت نماید. مناسک مذهبی نیز کارکردی دوگانه دارند: در سطح ظاهری آیینی‌اند؛ اما در سطح اجتماعی می‌توانند ابزار اعمال فشار و حذف مخالفت باشند. آیین، با تهدید ضمنی، اطاعت را تضمین می‌کند. ظاهرپرستی و ریاکاری مذهبی نیز در تثبیت این چرخه نقش دارند. در «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها» درباره ابراهیم گفته می‌شود: «...با یک دست شطح و طامات می‌فروشد و با دست دیگر زهد و تقوا» (حمزوی، ۱۳۸۴: ۲۰۹). نمونه دیگر، شخصیت فتاح است که درباره او گفته

می‌شود: «اگر تظاهر هم باشد... دیگر نمی‌توان گفت تظاهر است» (همان: ۲۰۸). این درونی‌شدن ظاهر مذهبی، نشان می‌دهد که چگونه هنجارهای مسلط چنان طبیعی می‌شوند که مرز میان صداقت و ریا از میان می‌رود و سلطه به عادت بدل می‌شود. درواقع، گفتمان دینی می‌تواند به ابزاری برای کسب منزلت اجتماعی و تولید اقتدار نمادین بدل شود. در چنین فضایی، سلطه نه از طریق اجبار مستقیم؛ که از طریق تقدس، عادت و مشروعیت اجتماعی بازتولید می‌شود. در چنین وضعیتی، پیروان استقلال فکری خود را از دست می‌دهند و سلطه در قالب احترام و ایمان بازتولید می‌شود.

نقد مناسب مذهبی نیز به مثابه نقد سازوکارهای قدرت طرح می‌شود. در «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید»، برزو ذبیح را استعاره‌ای از مجازات اعتراض علیه قدرت تلقی کرده و پیوند میان آیین و تهدید را آشکار می‌کند (حمزوی، ۱۳۹۴: ۷۷). در «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید»، مدیریت موقوفات و ساختارهای وابسته به آن جلوه‌ای از سلطه ساختاری است که نتیجه آن «واماندگی» و «سرسپردگی» است (حمزوی، ۱۳۹۴: ۱۱۱). بر این اساس، گرفتارشدن فرد در شبکه‌ای از روابط اقتصادی و اجتماعی، امکان کنش مستقل را محدود می‌کند. در برابر این سازوکارها، برخی شخصیت‌ها مانند کیان، شبان، مانی و مهریز صدای نقد و مقاومت‌اند. این فعالیت آنان، دعوت به چندصدایی و نفی تک‌نگری ایدئولوژیک و رد اقتدار خرافی و تأکید بر تجربه زیسته است. حمزوی نشان می‌دهد که سلطه نه فقط با زور فیزیکی؛ بلکه با تقدس، ترس، عادت و ساختارهای اقتصادی بازتولید می‌شود و مقاومت نیز در گرو آگاهی انتقادی و بازپس‌گیری حق تفسیر جهان است.

۳-۴. ایدئولوژی و ارزش‌ها

ون‌دایک، ایدئولوژی را پیوند میان ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ذهنی اعضای جامعه می‌داند.

«ایدئولوژی بین ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ذهنی اعضای جامعه قرار گرفته است. آنها به بازیگران عرصه اجتماع امکان می‌دهند تا خصوصیات اجتماعی خود را (هویت، هدف، جایگاه و...) به دانش و اعتقاداتی تبدیل کنند که سازنده مدل‌های ملموس از تجارب زندگی روزمره آنان، یعنی بازنمودهای ذهنی کنش‌ها و گفتمان است» (ون‌دایک، ۱۳۸۹: ۴۳۳).

در این رویکرد، محتوای ایدئولوژی به صورت مستقیم در معنا پدیدار می‌شود و بن‌مایه شناختی اعضای گروه و طرح‌واره‌ای منسجم و ساختمند را شامل می‌شود: «ایدئولوژی، بن‌مایه شناختی اعضای یک گروه و طرح‌واره منسجم و ساختمند است» (ون‌دایک، ۱۳۸۲: ۱۱۷). ون‌دایک، ایدئولوژی را مجموعه‌هایی از باورها و ارزش‌هایی می‌داند که ما با آنها دنیا

را می‌فهمیم و آن را تفسیر می‌کنیم (کریمی‌فیروزجایی، ۱۳۹۶: ۱۲۳). ایدئولوژی می‌تواند دو کارکرد داشته باشد: منفی، یعنی مشروعیت‌بخشی به سلطه و مثبت، یعنی مشروعیت‌بخشی به مقاومت در برابر نابرابری‌ها؛ هرچند ون‌دایک بر جنبه منفی تمرکز بیشتری دارد (ون‌دایک، ۱۳۸۲: ۱۱۳). ون‌دایک، گفتمان را نوعی کنش اجتماعی می‌داند که تحت تأثیر ایدئولوژی شکل می‌گیرد و بازنمایی‌های اجتماعی و شناختی را منتقل می‌کند. او همچنین معتقد است که ایدئولوژی، فرد را مؤید هویت، اهداف، جایگاه اجتماعی، ارزش‌ها و منافعش می‌کند (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

یکی از مهم‌ترین کارکردهای ایدئولوژی، مثبت‌نمایی خود و منفی‌نمایی دیگری است که در گفتمان بازتاب می‌یابد و مرزهای هویتی و روابط قدرت را تثبیت می‌کند. این چارچوب شناختی - ایدئولوژیک، پایه تحلیل بازنمایی در متون ادبی و اجتماعی است و نشان می‌دهد که ایدئولوژی، ساختار اجتماعی و ذهنی کنشگران را بازتولید و سازمان‌دهی می‌کند. در آثار خسرو حمزوی، ایدئولوژی به‌عنوان سازوکاری تعیین‌کننده در شکل‌دهی باورها، ارزش‌ها و رفتارهای اجتماعی و فردی بازنمایی می‌شود. شخصیت‌ها تحت تأثیر نظام‌های فرهنگی و مذهبی قرار دارند و پذیرش بی‌چون‌وچرای این باورها، زمینه‌ساز محدودیت خرد و آزادی فردی است. در «چنگال سیمرغ» شبان به دلیل «دگرگونی باورهای خود» از برخی شبانکارها فاصله می‌گیرد و تجربه او نشان‌دهنده برخورد فرد با ایدئولوژی حاکم بر گذشتگان است (حمزوی، ۱۴۰۰: ۳۲). باورهای گذشتگانی که مهریز به کنایه آن‌ها را «خَرکی» می‌نامد (حمزوی، ۱۳۸۴: ۴۶۸) و مروا این باورها را نفی‌کننده حقیقت می‌داند (همان: ۴۷۹). مهریز معتقد است که باورها سبب «کشت و کشتار» (همان: ۵۹۳) می‌شود و به یک «آفرینش خونین» (همان: ۶۰۰) می‌رسد. نگرش شخصیت‌ها نسبت به سنت و آداب، جلوه دیگری از تأثیر ایدئولوژی است. سودابه بیان می‌کند: «انسان داره یک انسان جهانی میشه... چیزهای دیگه رفته رفته می‌پلاسن، از بین میرن یا مثل ارز قابل تبدیلن» (همان: ۵۴) و مهریز از سنت‌پیشگان می‌گوید: «همه اندیشه‌هایشان در دور بسته‌ای است» (حمزوی، ۱۳۸۴: ۲۱۱). در داستان «پاشا» ساسان نیز تفاوت تجربه فردی و باور به سنت را توضیح می‌دهد: «آداب و رسوم و سنت برای کسانی که آنها را دوست ندارند و باور نمی‌کنند و توانایی سرپیچی هم ندارند، تحمل‌ناپذیر می‌شود» (حمزوی، ۱۳۸۶: ۴۲). این گفتگوها، نشان‌دهنده تأثیر ایدئولوژی بر شکل‌گیری باورها و رفتارهای اجتماعی و مشروعیت‌بخشی به پایبندی یا مقاومت در برابر سنت است.

تقدّس‌سازی شخصیت‌ها در آثار حمزوی نمونه‌ای از اثرگذاری ایدئولوژی بر ذهن و ارزش‌های انسانی است. در «شهری که زیر درختا سدر مرد» ورود جریر به شارستان باعث می‌شود مردم او را موجودی قدسی تصوّر کنند (حمزوی، ۱۳۷۹: ۱۲۷). این فرآیند، ارزش‌های انسانی را به نمادها و شخصیت‌های مصنوعی واگذار می‌کند و پذیرش بی‌چون‌وچرای آن، نقد عقلانی را محدود می‌کند. تقابل میان شخصیت‌های عقلانی مانند کیان با شخصیت‌های مذهبی و سنتی، همچون فتاح و کبل‌آقا، تضاد میان خرد فردی و ارزش‌های ایدئولوژیک را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که پذیرش کورکورانه ارزش‌ها، زمینه‌ساز سلطه و سرکوب فردی است. ظاهرپرستی و ریاکاری مذهبی نمونه‌های دیگری از بازتولید ارزش‌های ایدئولوژیک‌اند. در «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها»، ابراهیم مصباح به تبعیت از پدر، پس از اخذ تخصص پزشکی، دکان وعظ باز می‌کند و به «شطح و طامات» روی آورده و «زهد و تقوا» می‌فروشد (حمزوی، ۱۳۸۴: ۲۰۹). حتی دانش و تخصص، در چارچوب ارزش‌های ایدئولوژیک جامعه، تحت کنترل سنت و نمایش مذهبی قرار می‌گیرند و استقلال فکری محدود می‌شود. تربیت نسل بعد نیز به همین شکل بازنمایی می‌شود؛ چنانکه مصباح پسر نیز پیشه پدر را در پیش می‌گیرد (همان: ۲۰۹). درواقع، ایدئولوژی می‌تواند در سطح فردی و اجتماعی به‌صورت زنجیره‌ای منتقل شود و افراد جدید را تابع ارزش‌های غالب کند. شفاهندگی و کرامات، به‌ویژه در «شهری که زیر درختان سدر مرد»، تضاد میان ارزش انسانی و تقدّس مصنوعی را برجسته می‌کنند. مادر بزرگ برای شفای کیان به خانه جریر می‌رود و با اتکا به کرامات جریر اقدام می‌کند:

«با عجز و لابه دست به دامن جریر شده و گفته بود آقا من این طفل معصوم را از شما می‌خواهم. جریر هم دستی به سر من کشیده بود و تا نزدیک نیمروز حالم بهتر شده و تبم پایین آمده و بیرون رویم قطع شده بود» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۲۴).

روشنفکرانی مانند کیان، مهریز، مانی، ساسان و شبان با مشاهده این تناقض، هشجاری فردی را حفظ می‌کنند و استقلال فکری را در برابر ایدئولوژی تقویت می‌کنند. منجی‌طلبی و انتظار تاریخی، محور دیگر ایدئولوژی در آثار حمزوی است. پذیرش کورکورانه منجی یا پیام‌آور، زمینه‌ساز سلطه و استمرار ارزش‌های تحمیلی می‌شود. در «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها» مهریز «چشم‌انتظاری شب‌های جمعه» را «نبرد تاریخی» و لازار «توهم تاریخی» می‌نامد (حمزوی، ۱۳۸۴: ۱۹۵). بنابراین، ایدئولوژی می‌تواند با تحمیل انتظارات تاریخی و باورهای جمعی، فرد را در دام محدودیت‌های فکری و اجتماعی قرار دهد و از تحلیل انتقادی و خرد انسانی جلوگیری کند. شخصیت‌هایی همچون جریر و بشیر، ابعادی از بازنمایی

تقدّس‌سازی کور و سالاری ذهنی هستند. بشیر می‌گوید: «فقط جریر بود که مبرا از خطا بود و می‌توانست دآوری کند. چون می‌دانست که حقیقت چیست و حق با کیست» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۴۰۶) و نیز، حضور در ربع بدون دیدار جریر، سبب عدم قبول «زیارت» می‌شود. (همان: ۶۵) پذیرش ارزش‌های ایدئولوژیک بدون نقد، خرد فردی را محدود می‌کند و امکان تحلیل و مقاومت فردی را کاهش می‌دهد؛ چنانکه کاویان، زنده ماندن خود را پس از سقوط از درخت، معجزهٔ جریر می‌داند (همان: ۲۳۷) باور به روح، حتی در میان افرادی که خود منکر آن هستند، نشان‌دهندهٔ نفوذ عمیق ایدئولوژی در ذهن و پندار انسان است. مهریز، احضار ارواح را «حقیقت متزلزل» می‌نامد (حمزوی، ۱۳۸۴: ۵۶۵) و محدودیت‌های ذهنی و اجتماعی ناشی از باورهای ایدئولوژیک را بیان می‌کند و تأکید می‌کند که حتی مخالفت با ایدئولوژی نمی‌تواند کامل باشد مگر آنکه تحلیل و خرد فردی تقویت شود. مانی نیز با امتناع از حضور در این جلسه، در پی «آدم» حقیقی است (حمزوی، ۱۳۹۴: ۴۷۹).

آثار حمزوی مجموعه‌ای از نقدهای متمرکز بر ایدئولوژی را ارائه می‌دهند که نشان‌دهندهٔ تأثیر باورهای دینی، سنتی و فرهنگی بر رفتار، ارزش‌ها و خرد فردی است. پذیرش کورکورانهٔ این ارزش‌ها، تقدّس‌سازی شخصیت‌ها، منجی‌طلبی، خرافه‌پرستی و آموزش نسل‌های بعد، نمونه‌هایی از استمرار سلطهٔ ایدئولوژیک هستند. شخصیت‌هایی مانند کیان، مانی، مهریز، برزو، شبان و ساسان با نقد و هشیاری فردی، امکان مواجههٔ انتقادی با ایدئولوژی و ارزش‌های تحمیلی را فراهم می‌آورند و محدودیت‌های فکری و اجتماعی ناشی از پذیرش بی‌چون‌وچرای ایدئولوژی را به چالش می‌کشند.

۴-۴. رابطهٔ متن و جامعه

رابطهٔ میان متن و جامعه در آثار حمزوی رابطه‌ای دیالکتیکی و انتقادی است. آثار، صرفاً بازتابی خنثی از ساختارهای اجتماعی موجود نیست؛ بلکه بستر تحلیل و نقد این ساختارها را نیز فراهم می‌کند. رمان‌های «شهری که زیر درختان سدر مرد»، «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید»، «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها»، «چنگال سیم‌رغ» و داستان‌های «شمشاد پیر»، «آسیابان سور» و «پاشا» نمونه‌هایی برجسته‌اند که نشان می‌دهند ادبیات می‌تواند هم فهم عمیق‌تری از مناسبات قدرت، دین و جامعه ارائه دهد و هم این مناسبات را مورد نقد قرار دهد. در این آثار، آیین، خرافه و قدرت در هم تنیده شده‌اند و متون با تحلیل این سازوکارها، امکان درک تحولات اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ معاصر را فراهم می‌آورند.

در «شهری که زیر درختان سدر مرد»، جامعه‌ای ترسیم می‌شود که در آن، ساختار قدرت دینی نه از طریق نهاد رسمی؛ بلکه توسط شخصیت‌هایی مانند جریر، فتاح و کبل‌آقا اعمال

می‌شود. این شخصیت‌ها نماینده تیپ‌های اجتماعی‌اند که در واقعیت نیز نقش واسطه میان امر قدسی و توده را بر عهده دارند. تقدس جریر در «مخلوق نبودن» و «استحاله شدن»، بازتاب سازوکارهای تقدس‌سازی در فرهنگی مستعد خرافه است. در این جامعه، خرد فردی تضعیف شده و ارزش‌ها بر اساس جایگاه قدسی افراد تعیین می‌شوند. جامعه داستان، نمونه‌ای فشرده از ساختار اجتماعی است که در آن «سالاری ذهنی» جایگزین عقلانیت انتقادی شده است. با این حال، آثار حمزوی صرفاً بازتاب جامعه نیستند؛ بلکه موضعی انتقادی نسبت به آن اتخاذ می‌کنند. در «وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید»، نقد مناسک مذهبی اجباری و خرافه از طریق شخصیت‌هایی چون مانی، برزو و نگار ارائه می‌شود. این شخصیت‌ها نماینده قشر آگاه و منتقد جامعه‌اند که فاصله‌ای انتقادی با گفتمان مسلط ایجاد می‌کنند. نمونه برجسته آن مواجهه با مناسک ذبح است؛ جایی که گوسفند به نماد انسان مطیع و بی‌اعتراض تبدیل می‌شود و رابطه میان خشونت، دین و قدرت را بازتاب می‌دهد. این موقعیت، بازتاب تجربه زیسته اجتماعی است که در آن، اعتراض به نام دین سرکوب می‌شود. در «از رگ هر تاک دشت سایه‌ها»، طنز تلخ برای نقد ظاهرپرستی مذهبی و ریاکاری اجتماعی به کار رفته است. شخصیت‌هایی مانند مصباح پسر که هم تحصیل کرده و هم زاهد فروش است، بازتاب جامعه‌ای هستند که در آن، مدرنیته سطحی با سنت‌های پوسیده هم‌زیستی متناقض دارد. این شرایط باعث می‌شود دین و آیین به‌عنوان سرمایه نمادین برای کسب اعتبار و قدرت عمل کنند. متن حمزوی این واقعیت اجتماعی را برجسته می‌کند و بازتولید رفتارهای نمایشی و ریاکارانه توسط جامعه را بازنمایی می‌کند.

یکی از محورهای مهم تحلیل جامعه در آثار حمزوی، پیوند میان خرافه و خشونت است. صحنه‌هایی مانند سنگسار مونس در «شهری که زیر درختان سدر مرد» نمونه‌ای آشکار از خشونت جمعی مشروع است. در این ساختار اجتماعی، بدن فرد به میدان اعمال قدرت دینی و اخلاقی تبدیل می‌شود و فردیت قربانی منطق جمعی و تفسیرهای ایدئولوژیک از دین می‌گردد. این متن‌ها، بازتاب‌دهنده جامعه‌ای هستند که در آن ارزش‌های انسانی و عقلانی همواره با فشارهای فرهنگی و اجتماعی در تضاد قرار دارند. حمزوی با افشای سازوکارهای خرافه‌سازی و تقدس‌پردازی، امکان مقاومت گفتمانی را ایجاد می‌کند. شخصیت‌هایی مانند کیان با پرسشگری و شک، نظم مسلط را به چالش می‌کشند؛ هرچند این چالش غالباً با حذف، خشونت یا طرد اجتماعی مواجه می‌شود. این محدودیت، بازتاب واقعیتی اجتماعی است که هنوز ظرفیت پذیرش نقد بنیادین را ندارد. با این حال، حضور این صداهاى معترض

در متن، تلاش نویسنده برای ایجاد شکاف در گفتمان مسلط را نمایان می‌سازد، شکافی که می‌تواند زمینه بازاندیشی اجتماعی فراهم آورد.

۴-۵. مقاومت و چالش

در آثار حمزوی، مقاومت و چالش، محور اصلی کنش شخصیت‌هاست و غالباً در قالب نقد عقلانی، امتناع فردی و بازخوانی واقعیت جلوه می‌کند. کیان و مانی با رد کرامات و تحلیل رفتارهای متناقض، استقلال فکری و توانایی نقد ساختارهای محیطی را به نمایش می‌گذارند. مانی با بیان اینکه «آدم می‌تونه با هزار چشم به دنیا نگاه کنه!» (حمزوی، ۱۳۹۴: ۲۳۴) بر امکان چندوجهی دیدن جهان و شکستن انحصار تفسیر تأکید می‌کند و استقلال دیدگاه را اولویت می‌دهد. همین رویکرد در جمله «حقیقتی رو که مرده‌ها می‌خوان به من بگن به درد من نمی‌خوره» (همان: ۳۱۷) تداوم می‌یابد و معیار تجربه زیسته و عقلانیت انسانی را برجسته می‌سازد. این مقاومت، محدود به اندیشه نیست و در کنش عملی نیز متجلی می‌شود. مهریز، در مواجهه با سوگواری‌های تحمیلی، می‌پرسد: «این مجلس‌های سوگواری تصنعی چیه؟ چرا می‌خوایم حتا اندوهمون هم غل‌وغش داشته باشه؟» (حمزوی، ۱۳۸۴: ۴۸۴) و بدین ترتیب، بازپس‌گیری اختیار فردی در برابر فشار اجتماعی را به تصویر می‌کشد. برزو نیز با فاصله‌گیری از اعمال تحمیلی، امکان مقاومت اخلاقی و موضع‌گیری آگاهانه را ارائه می‌دهد. در کنار نقد سوگ، در رمان «شهری که زیر درختان سدر مرد» جریر که مورد نفرت کیان است، در کنار اعمال زور ایدئولوژیک خود، از شمشیر «عاق» بهره می‌برد: «اگر با مونس ازدواج کنی از ارث محروم می‌کنم... ازین محال شارستان بیرون می‌کنم... هر جایی باشی سر به نیست می‌کنم... عاقت می‌کنم...» (حمزوی، ۱۳۷۹: ۳۸۷) حمزوی، بارها «عاق» را که منشأ دینی دارد مورد نقد قرار می‌دهد. مهریز می‌گوید: «عاق! عاق! اصلن این واژه چیه تو دهن ما افتاده! عاق واژه هراس‌انگیزیه = بوی بربریت میده! یک نفرین همیشگیه که داغش به پیشونی آدم می‌مونه - نه برای من - برای اون‌ها که بهش اعتقاد دارن» (حمزوی، ۱۳۸۴: ۴۷۴) و معتقد است که نسل جدید با تفکراتی چون «عاق» حرام و تفاله شده‌اند: «از جوونی تا روزی که تونسته با یک مشت لگوری و دبوری شب جمعه‌ای و شب دوشنبه‌ای رابطه شرعی داشته بچه‌های دیگران رو عاق می‌کنه!» (همان: ۴۷۵) و کسانی چون نابین را بابت وحشت از عاق، سرزنش می‌کند (همان: ۵۹۲).

حمزوی نقد منجی‌طلبی و پیام‌آوران را بخشی از چالش فردی و فرهنگی قرار می‌دهد. نگار بر لزوم پرهیز از اعتماد کورکورانه و استقلال فکری تأکید می‌کند (همان: ۵۵۸). این نقد، به تفکیک اختیار فردی از باورهای اجتماعی و فرهنگی مرتبط است و مقاومت عقلانی را برجسته

می‌کند. اعتراض شبان به سلطه فردی و فشار اجتماعی، با جمله «من سنگ نیستم و شما نمی‌تونن منو سنگ کنی» و «من به دنیا نیامده‌ام که به سنگ دل بدهم» (حمزوی، ۱۴۰۰: ۸۳) بیان می‌شود و از محدودیت‌های هژمونی فراتر رفته، استقلال فردی را مورد تأکید قرار می‌دهد. این نوع مقاومت، شکل فعال و نظری آن را با کنش عملی تلفیق می‌کند. در مواجهه با مناسک دینی تحمیلی و خشونت علیه زنان، کیان با رد صیغه مونس و مشاهده سنگسار (حمزوی، ۱۳۷۹: ۵۹۱) می‌کوشد تا محدودیت‌ها و فشارهای جمعی را نقد کند. مهریز نیز با بازخوانی تجربه شخصی در کودکی، نسبت به تقدس‌های بی‌معنا آگاه می‌شود (حمزوی، ۱۳۸۴: ۵۵۰). نگار نیز بردن بچه‌ها به سقاخانه را خرافات می‌نامد (حمزوی، ۱۳۹۴: ۳۳). این واکنش‌ها، شکل آگاهانه مقاومت فرهنگی و فردی را مشخص می‌کند و بر اهمیت تحلیل و تجربه تأکید دارد. حمزوی، مقاومت شخصیت‌ها را به شکلی چندوجهی می‌سازد؛ از نقد عقلانی و تحلیل موقعیتی گرفته تا امتناع عملی از شرکت در مناسک و کنش اجتماعی. این مقاومت، فراتر از اعتراض لفظی، در عمل و رفتار روزمره نیز نمود پیدا می‌کند و استقلال فکری و اخلاقی شخصیت‌ها را مشخص می‌سازد.

مهریز و نگار در مواجهه با توهم نجات‌بخش و انتظار تاریخی، آن را «کتمان قرن‌ها» تلقی می‌کنند (همان: ۱۹۵). درواقع، مقاومت فراتر از اندیشه نظری، مستلزم تحلیل موقعیت و آگاهی تاریخی است. مواجهه با شخصیت‌های تقدس‌سازی شده، مانند جریر و جناب آقا، نمونه‌ای دیگر از مقاومت است. کیان و مانی اختلاف میان تبلیغ تقدس و واقعیت را مشاهده و نقد می‌کنند. این بازخوانی، استقلال اندیشه و توانایی تحلیل رفتارهای فرهنگی و اجتماعی را به نمایش می‌گذارد و واکنش عقلانی را در برابر باورهای تحمیلی تبیین می‌کند. شخصیت‌های مقاوم با تحلیل رفتارها و انتقاد از این تظاهر، امکان تفکیک قدرت واقعی و سالاری ذهنی را فراهم می‌آورند و نشان می‌دهند که مقاومت شامل شناسایی تضاد میان رفتار واقعی و ایدئولوژی تحمیلی است. در حوزه خشونت و مناسک تحمیلی علیه زنان، کیان با مشاهده سنگسار و رد عقد مونس، مقاومت عملی و اخلاقی را برجسته می‌کند. این نوع مقاومت ترکیبی از نقد اخلاقی و انسانی است که با عمل و واکنش‌های مستقیم نیز نمود می‌یابد. در نهایت، نقد ظاهرپرستی مذهبی و تضاد میان تخصص علمی و تظاهر مذهبی، ترکیبی از نقد اجتماعی و فرهنگی ارائه می‌دهد. این نمونه‌ها، ابعاد چندوجهی مقاومت را در آثار حمزوی کامل می‌کنند و نشان می‌دهند که استقلال فکری، تحلیل موقعیتی و انتخاب مسیر عقلانی و انسانی، پایه‌های اساسی چالش با ساختارهای تحمیلی هستند.

۵. نتیجه‌گیری

مسأله اصلی حمزوی، «آیین» به‌مثابه یک نظام ایمانی نیست، بلکه «آیینی‌شدن قدرت» و «قدرت‌مندشدن خرافه» در بستر مناسبات اجتماعی است. حمزوی در روایت‌های خود، به جای ورود به جدال‌های کلامی یا الهیاتی، میدان اصلی نقد را به سطح کنش‌های روزمره، مناسک تکرارشونده، زبان رایج مذهبیون و سازوکارهای نامرئی سلطه منتقل می‌کند؛ جایی که آیین از یک امر شخصی و معنوی به ابزاری برای نظم‌بخشی، انقیاد و توجیه خشونت بدل می‌شود.

در جهان داستانی حمزوی، خرافه هرگز پدیده‌ای حاشیه‌ای یا متعلق به طبقات فرودست و ناآگاه نیست؛ بلکه بخشی از منطق مرکزی قدرت است. تقدس‌سازی، حاصل بازتولید گفتمانی است که در آن، زبان، مناسک، حافظه جمعی و ترس اجتماعی به‌طور هم‌زمان عمل می‌کنند. این تقدس، سلب امکان پرسش، تعلیق عقل انتقادی و مشروعیت‌بخشی به نابرابری را فراهم می‌کند. از همین‌رو، برخی خشونت‌ها پیامد منطقی گفتمانی هستند که اطاعت را فضیلت و پرسش را گناه بازنمایی می‌کند. در چنین ساختاری، فرد به‌عنوان مقلد تعریف می‌شود. این دگرگونی هویتی، پیامد مستقیم زبان قدرت است؛ زبانی که انسان را از سوژه کنشگر به ابژه مناسک فرو می‌کاهد.

حمزوی تقابل روشنی میان عقلانیت انتقادی و ایمان کور ترسیم می‌کند؛ اما این تقابل هرگز ساده‌انگارانه یا دوقطبی خام نیست. آنچه نقد می‌شود، مصادره نیازها توسط گفتمان‌های سلطه‌گر است. در این آثار، آیین زمانی خطرناک می‌شود که خود را بی‌نیاز از نقد بداند و زمانی سرکوب‌گر می‌شود که با اخلاق، بدن، جنسیت و زندگی روزمره، پیوندی تحکمی برقرار کند. روایت‌های حمزوی بازتاب صرف واقعیت اجتماعی نیستند، بلکه در شکل‌دهی به آگاهی انتقادی نقش فعال دارند. او با انتخاب شخصیت‌های حاشیه‌ای، زنان سرکوب‌شده، روشنفکران منزوی و معترضان خاموش، به خواننده نشان می‌دهد که گفتمان آیینی و خرافی چگونه در سطوح خرد زندگی نفوذ می‌کند. ارزش انتقادی آثار حمزوی در این است که آیین و خرافه را از حیطه امر انتزاعی بیرون می‌کشد و آن‌ها را در پیوند با بدن، زبان، قدرت، خشونت و زندگی روزمره تحلیل می‌کند. این رویکرد، آثار او را به متونی مناسب برای تحلیل گفتمان انتقادی بدل می‌سازد.

منابع

- آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۴). *تحلیل گفتمان انتقادی*، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- تیلور، استفنی (۱۳۹۷). *تحلیل گفتمان چیست؟*، ترجمه عرفان رجبی و پدram منیعی، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- حمزوی، خسرو (۱۳۷۹). شهری که زیر درختان سدر مرد، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- حمزوی، خسرو (۱۳۸۴). *از رگ هر تاک دشت سایه‌ها*، چاپ اول، تهران: افق.
- حمزوی، خسرو (۱۳۸۵). *آسیابان سور*، چاپ اول، تهران: افق.
- حمزوی، خسرو (۱۳۸۶). *خش خش تن برهنه تاک*، چاپ سوم، تهران: افق.
- حمزوی، خسرو (۱۳۹۴). *وقتی سموم بر تن هر ساق می‌وزید*، چاپ دوم، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- حمزوی، خسرو (۱۴۰۰). *چنگال سیمرغ*، چاپ اول، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناسی گفتمان*، تهران: سمت.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۹۶). *تحلیل گفتمان انتقادی*، ترجمه فاطمه شایسته پیران، تهران: سمت.
- قهرمانی، مریم (۱۳۹۳). *ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان رویکرد نشانه‌شناختی*، ویراست دوم، تهران: علم.
- کریمی فیروزجایی، علی (۱۳۹۶). *گفتمان‌شناسی انتقادی*، تهران: جامعه شناسان.
- میرفخرایی، تژا (۱۳۸۳). *فرایند تحلیل گفتمان*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- ون دایک، تئون (۱۳۸۹). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی*، گروه مترجمان، چاپ سوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ون دایک، تئون (۱۳۹۴). *تحلیل متن و گفتمان درآمدی بین‌رشته‌ای*، تهران: پرسش.
- ون دایک، تئون (۱۳۸۲). *تحلیل انتقادی گفتمان*، گروه مترجمان، چاپ دوم، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ویدوسن، اچ.جی (۱۳۹۵). *تحلیل گفتمان*، ترجمه نگار ایل‌غمی و نگار داوری‌اردکانی، تهران: جامعه‌شناسان.
- هایلند، کن و برایان پالتریج (۱۳۹۹). *تحلیل گفتمان، روش‌ها و حوزه‌ها*، ترجمه محسن نوبخت، تهران: سمت.
- یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۹۱). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه عادی جلیلی، چاپ دوم، تهران: نی.